

فصلنامه نظریات

سال اول، شماره ۳، پائیز ۱۳۸۶

صفحه ۱۰۵ تا ۱۲۷

ابعاد و ماهیت انقلاب های رنگین

افشین زرگر

دکتری روابط بین الملل، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

در آغازین سالهای قرن بیستم و یکم در برخی از جمهوری های بازمانده از شوروی تحولات شگرفی بوقوع پیوست که ناظران بین المللی از آن به انقلابات رنگین یاد نمودند. انقلابهای رنگین در کشورهای در حال گذاری که سابقاً در زمره بلوک شرق یا جهان کمونیسم قرار داشتند رخ داده است. وقوع سلسله وار انقلابات رنگین از صربستان ۲۰۰۰ تا قرقیزستان ۲۰۰۵، و در معرض تحول قرار داشتن بسیاری از کشورهای دیگر، عرصه ژئوپلیتیکی اوراسیا را به شدت متحول نموده و بدینگونه ابعاد و زمینه های مطالعاتی و تحقیقاتی جدیدی را پیشروی محققین قرار داده است.

وقوع سه انقلاب رنگین در عرض سه سال بسیاری را بر آن واداشت که اعلام نمایند دومینوی سقوط دولت ها در کل اوراسیا تداوم خواهد یافت و چه بسا کشورهای دیگری همچون بلاروس، ارمنستان، و آذربایجان و ... را نیز دستخوش تحولاتی مشابه خواهد نمود. البته از سال ۲۰۰۵ تا کنون واقعه مشابهی رخ نداده اما با رایج شدن مفهوم انقلابات رنگین در ادبیات سیاسی، برخی از نویسندگان و محققان با این وجه تسمیه برای تحولاتی که در چندین سال اخیر رخ داده، مخالف بوده و به هیچ وجه آنرا صحیح نمی دانند. دیدگاه دیگر معتقد است انقلاب دارای برخی مشخصه های بارز است که آنها را در نمونه های اخیر (انقلابات رنگین) می توان مشاهده نمود.

کلید واژه ها: انقلاب، انقلاب رنگین، انقلاب نارنجی، انقلاب رز، انقلاب لاله، سازمان های غیر حکومتی.

گفتار اول- انقلاب در معنای کلاسیک

هانآرنت متفکر شهیر آلمانی چه خوب گفت که "سیمای قرن بیستم را جنگها و انقلابها تعیین کرده‌اند." (۱) آری به راستی چهره قرن بیستم بواسطه دو پدیده بارز شکل گرفته است، جنگ و انقلاب که البته شدیداً نیز به یکدیگر در آمیخته‌اند. اگر از بسیاری از مردمان کره زمین پرسیده شود که چند واقعه مهم جهان در قرن بیستم را برشمرد، بی شک دو جنگ جهانی ویرانگر و جنگ سرد در صدر یادآوری‌های تاریخی قرار خواهند گرفت و البته در کنار آن بی شک به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب مائوئیستی چین ۱۹۴۹، انقلاب ایران ۱۹۷۹ و شاید انبوهی از وقایع دیگر نیز اشاره خواهد شد. در آغاز عصر جدید جنگ‌ها در اشکال مختلف و به وفور هنوز هم به چشم می‌خورند، ولی بنظر تحولی جدی در مورد بروز انقلابات (به شکل گذشته) مشاهده می‌شود و شاید دیگر انسان‌های عافیت طلب عصر پسامدرن شجاعت گذشته را برای انجام انقلابات مشابه گذشته نداشته و در پی دستیابی به اهداف خود به طرق دیگر هستند. طرق دیگری که اکنون آنها را می‌توان در ذیل مقاومت یا مبارزه غیر خشونت آمیز قرار داد.

تحولات حدود دو دهه اخیر در سطح جهان به حدی شگرف و چشمگیر بوده است که موجب بروز برخی ابداعات جدید در حوزه مفاهیم علوم سیاسی و روابط بین الملل از جمله در مورد تحولات سیاسی و اجتماعی شده است. انقلابات مخملین، رنگین یا نرم از جمله این ابداعات جدید قلمداد می‌شود.

در مورد پدیده انقلاب مطالعات و بحث‌های نظری بسیار پر دامنه و گسترده ای صورت گرفته و در این باره متون نظری قابل توجهی تولید گشته است. لذا در اینجا دیگر چندان مفید نمی‌نماید که مجدداً در این باره صحبت شود، و تنها از آنجاییکه به تفاوت این مفاهیم جدید با مفهوم سنتی انقلاب پی بریم، ابتدا بطور مختصر به تعریف مفهومی انقلاب (در معنای سنتی) و حدود و شرایط خاص آن می‌پردازیم و پس از آن به شرح و ارزیابی تحولات جدیدی که به انقلابات رنگین مشهور گشته‌اند، می‌پردازیم.

تمامی انقلابات بواسطه نارضایتی مردم از وضعیت موجود و نظام سیاسی حاکم و سیاست حاکمان بر قدرت، شکل گرفته و مردم نارضی در آرزوی ترسیم دنیایی جدید و زندگی مطلوب تر با تحمل هزینه‌های فراوان دست به انقلاب و شورش (عمدتاً با ماهیت شدیداً خشونتبار) زده و البته اگرچه در برخی موارد (نادر) به آرزوی خود دست یافته‌اند، ولی در موارد متعدد نیز نه تنها وضعیت‌شان بهتر نشده که با دنیای سیاه تری روبرو گشته‌اند. در اینجا قصد بر این نیست که به

تحلیل انقلابات و نتایج و پیامدهای آن پرداخته شود، و این مختصر نیز به این بهانه گفته شد که از همان ابتدا با رویکرد و نگاهی نقد آمیز وارد بحث خود شویم.

حال این مفهوم دیر آشنا به چه معنا است؟ انقلاب در مفهوم کلاسیک کلمه عبارت است از استفاده از قوه قهریه برای اعمال زور و خشونت به قصد ایجاد تغییرات اساسی در نظام حکومتی یک جامعه به منظور برقرار کردن نظامی مبتنی بر قانون اساسی متفاوت و یا به طور کلی ایجاد نوع دیگری از نظام حکومتی. انقلاب یک تحول کیفی و بنیادی و یک چرخش عظیم در حیات جامعه است. انقلاب همچنین، به سرنگونی یک نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و جایگزین کردن آن با نظام اجتماعی نو و مترقی اطلاق می شود. از وجوه مشخصه انقلاب، شرکت وسیع و همگانی اقشار مختلف مردم است. انقلاب وجه مشترکی با کودتا و انقلاب درباری ندارد. (۲)

اصطلاح انقلاب به مفهوم امروزی آن تقریباً همزمان با اصطلاح دموکراسی متداول گردید. مفهوم انقلاب غالباً با پیشرفت در ارتباط بوده و نشان دهنده گسستن از گذشته به منظور برقراری نظامی نو برای آینده بوده است. (۳)

مفهوم انقلاب در طول زمان دچار تحولات مختلفی شده است. انقلاب در مهندسی، واحدی از حرکت دورانی است و در سیاست به چرخش ناگهانی در سمت و سوی امور اشاره دارد. کاربرد سیاسی آن به ایتالیای اواخر قرن پانزدهم میلادی می رسد. انقلاب (در زبان ایتالیایی Rivoluzioni) در آن ایام، به دگرگونی های ناگهانی در امور سیاسی اطلاق می شد و گاه گمان برده می شد که به هنگام رسیدن سیارات به مقارنه معین و مهمی روی می دهد- زیرا عصر نجوم بود و هر حاکمی می بایستی بخت را در سرنوشت فرمانروایی خود به حساب می آورد. این مفهوم نیز همچون بسیاری از مفاهیم دیگر در دوره جمودیت فکری انسانها، در ابتدا در هاله ای از خرافه رشد و نمو یافت. حتی تا سال ۱۶۶۲ نیز لرد کلارندن این واژه را به همین معنی به کار می برد و در مورد سقوط جمهوری مشترک المنافع که حاکمیتش را به تاثیر شوم ستاره ای بدخیم مرتبط می دانست، از همین واژه استفاده می کرد. حتی در عصر موسوم به انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ انگلستان نیز که نخستین رشته از سلسله رویدادهایی است که معاصران و هوادارانش آن را انقلاب نامیده اند، این واژه هنوز معنایی گسترده و عام داشت. (۴)

در قرن هجدهم اگرچه این مفهوم دچار تحول جدی شد ولی معنای عام پیشین آن محفوظ باقی ماند. تحول در معنای آن بگونه ای بود که این اصطلاح درباره فرایند تجدید سازمان حکومت پس از آشوب های سیاسی حاصل از تحول عمیق اجتماعی و گسترده تر ساختن مشارکت مردم در حکومت و گام برداشتن به سوی تشکیل جامعه ای شایسته انسان به کار رفت. چنین نگاه مثبتی به

انقلاب، با آن تحولاتی که در کشورهای اروپایی مانند فرانسه در جریان بود بسیار سازگار بود، و مردم بواسطه نارضایتی از نظام سیاسی حاکم در پی تحولی بنیادی (در مسیر دموکراسی) بودند و این با انقلاب می توانست تحقق یابد. از پس انقلاب کبیر فرانسه ۱۹۱۷ این معنای انقلاب بر دیگر معانی آن ارجحیت یافت و علی رغم مخالفت جدی راست گرایان محافظه کار با اینگونه تحولات و بار منفی دادن به آن (که حتی در دوره جنگ سرد با مساوی انگاشتن انقلاب با کمونیسم سعی در منفی جلوه دادن کامل چهره هرگونه انقلابی بر آمدند)، انقلاب از نظر معنایی در میان بسیاری از نویسندگان و نیز مردم جهان تلاشی برای آزادی و دموکراسی تصویر گشت.

این واقعیتی آشکار و بارز بوده است که انقلاب های بزرگ و موفق در نظام های سیاسی غیر دموکراتیک رخ داده اند. البته این امر به آن معنی نیست که حکومت های به ظاهر دموکراتیک در برابر انقلاب مصونیت دارند؛ زیرا یک دموکراسی محدود و الیگارشیک نیز مانند یک دیکتاتوری محدود الیگارشیک، شاید نتواند زمینه اشتراک سیاسی را فراهم سازد. به هر روی، عدم پیشامد انقلاب های موفق در کشورهای دموکراتیک، به عنوان یک واقعیت گویا نشان می دهد که در مجموع، دموکراسی ها در مقایسه با نظام های سیاسی مبتنی بر قدرت محدود ولی متمرکزتر، بهتر می توانند گروههای نو پدید را به درون نظام های سیاسی اشان جذب کنند. (۵)

از تمامی مدل‌های (کلاسیک) مختلف ارائه شده در مورد انقلاب می توان برخی وجوه و صفات مشترک را برای آن بر شمرد که تقریباً در میان محققین و نویسندگان نوعی اجماع نظر در مورد این مولفه های معنایی مفهوم انقلاب وجود دارد:

اول: انقلاب رویدادی ناگهانی است. از اینرو فرآیندهای تدریجی دگرگونی اجتماعی و اقتصادی را که در همه جوامع همواره ادامه دراد و می تواند منجر به دگرگونی های عمده بشود را نمی توان اقدامی انقلابی انگاشت.

دوم: انقلاب خشونت آمیز است. تمامی نظام های سیاسی در نهایت متکی به کاربرد زور هستند که برای حسن تعبیر آن را اجبار فیزیکی می نامند و در واقع تعریف نظام سیاسی اقتضا می کند که از انحصار استفاده مشروع از اجبار فیزیکی برخوردار باشد. اما در انقلاب اجبار فیزیکی حربه ای نیست که در آخرین مرحله به آن توسل جویند بلکه وسیله ای ضروری برای تامین دگرگونی است. تمامی انقلاباتی که در سطح جهانی شناخته شده اند، همراه سطح شدیدی از اجبار فیزیکی بوده اند. در واقع خشونت و اعمال زور در روند انقلاب دو جانبه است، به این معنی که در منازعه انقلابی نه حکومت بدون مقاومت تسلیم انقلابیون می شود و نه انقلابیون در صورت لزوم از اعمال خشونت پرهیز می کنند.

البته لازم به یادآوری است در مورد وجه خشونت آمیز بودن انقلابات مابین نظریه پردازان و محققان اتفاق نظر وجود ندارد. مثلاً ادواردز (۶) عقیده دارد که تحول انقلابی "لزوماً به اتکاء خشونت و زور تحقق نمی یابد." (۷) البته بیشتر محققان بطور کلاسیک بر همان جنبه خشونت آمیز بودن انقلاب تاکید دارند.

سوم: منازعه انقلابی منازعه ای است که در آن بخش عمده ای از جمعیت به صورتی موثر بسیج می شود. پشتیبانی توده ای از طریق عمل مستقیم مانند تظاهرات عمومی، آشوب و شورش، خودداری سربازان از اطاعت از فرماندهانشان و تصرف کارخانه ها یا تاسیسات بزرگ دولتی انجام می گیرد. (۸) مشارکت توده ای در انقلاب خود مستلزم وجود نوعی سازمان و رهبری و ایدئولوژی بسیج است. ویژگی مشارکت توده ای در منازعه انقلابی موجب تمییز انقلاب از منازعاتی می شود که در آن گروههای وابسته به ساخت قدرت مستقر در گیر می شوند و یا ارتش برای قبضه قدرت اقدام می کند.

چهارم: انقلاب در محدوده سیاسی مجزایی به نام کشور واقع می گردد. وقوع انقلاب در درون واحد سیاسی مستقل موجب می شود که آن را از انواع دیگر منازعه سیاسی تفکیک نماییم. بنابراین شورش های ملی یا ضد استعماری که منازعه قدرت میان دو جامعه متفاوت هستند و در صورت پیروزی نتیجه آنها نه از میان برداشتن دولت استعماری مسلط بلکه محدود کردن قدرت آن است، شورش انقلابی به شمار نمی روند. در انقلاب رژیم قدیم، قدرت را کاملاً از دست می دهد در حالی که در شورش ضد استعماری موفقیت آمیز دولت استعمارگر دست از مستعمره می کشد. (۹)

پنجم: انقلاب یک جایگزینی سیاسی است. مسلماً هر انقلابی، مطابق کاربست معمول این اصطلاح، متضمن تغییری در گروه نخبگان حاکم است. (۱۰) این جایگزینی سیاسی مستلزم جانشینی یک هیات حاکم توسط گروه دیگر است. بنابراین انقلاب به آن دسته رویدادها تعلق دارد که ماهیت اشان پس از واقعه مشخص می شود. از اینرو تلاش های ناموفق برای سرنگونی دولت یا برای در اختیار گرفتن نظام سیاسی و یا ایجاد تحولات گسترده، هیچ یک انقلاب شمرده نمی شوند. در واقع بطور مشخص باید انقلاب را از کودتا مجزا دانست.

ششم: انقلاب تحول است. اگر هیچگونه تغییری صورت نگیرد، انقلابی در کار نیست. در مورد اینکه چه تغییراتی باید پس از انقلاب پدید بیاید یا میزان تغییرات لازم چقدر باید باشد تا بتوان آن را انقلاب نامید، تقریباً هیچ زمینه توافقی وجود ندارد. ماهیت تغییرات و تحولات در

انقلاب امری کاملاً سیاسی است، و به همین علت است که مفهوم انقلاب همواره محل منازعه بوده است، بدین معنی که توافق بر سر تعریفی معین از انقلاب امکانپذیر نیست. (۱۱)

این ویژگی‌های اساسی انقلاب (در معنای کلاسیک آن) است. حال آیا تحولاتی که اخیراً در اروپای شرقی و برخی جمهوری‌های بازمانده از شوروی رخ داده و نام انقلابات رنگین به خود گرفته‌اند، را می‌توان در این چارچوب تعریف نمود و در واقع آیا این ویژگی‌ها در این تحولات نیز به چشم می‌خورند؟ ابتدا بهتر است به شرح مختصری از وقایعی که در سالیان اخیر به نام انقلاب‌های رنگین صورت گرفته‌اند و پس از آن نتیجه بگیریم که آیا می‌توان بر این تحولات نام انقلاب نهاد؟

گفتار دوم - تجربه انقلابات رنگین

برای حدود نیم قرن، حاکمیت کمونیسم بر اروپای شرقی آثاری جز مسائل و مشکلات اقتصادی، فقر، بیکاری، عقب ماندن از مدار توسعه و پیشرفت اقتصادی و صنعتی، و از همه مهمتر نقصان شدید توسعه سیاسی، در پی نداشت. کشورهای اروپای شرقی در تقابل کاپیتالیسم - لیبرالیسم غرب و کمونیسم - سوسیالیسم شرق در دوره جنگ سرد، در زمره بلوک شرق قرار گرفته و بدینگونه بعنوان اقمار اتحاد جماهیر شوروی شدیداً متأثر از فضای سیاسی و اقتصادی حاکم بر این نظام، با مسائل و مشکلات عدیده‌ای روبرو گشته بودند. روح اقتدارگرایی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی، تقریباً در کلیه کشورهای اقماری این ابرقدرت نیز به اشکال و درجات مختلف مشاهده می‌شد و بدین خاطر شدیداً مورد انتقاد دموکراسی‌های غربی بویژه همسایگان اروپایی آنان بودند، همسایگانی که نه تنها از نظر اقتصادی و سیاسی به پیشرفت‌های ملموس و قابل توجهی دست یافته بودند، بلکه در مسیر فرایند همگرایی نیز قرار گرفته و نوید اروپایی متحد در آینده را می‌دادند. در چنین وضعیتی از همان آغازین سالهای پس از جنگ جهانی دوم و گسترش سیطره اتحاد جماهیر شوروی بر اروپای شرقی، نارضایتی‌ها نسبت به این محبس کمونیستی نضج گرفته و همواره در متن اجتماعی این کشورها حضور داشته و به تدریج در حال تقویت شدن بود. افول تدریجی اتحاد جماهیر شوروی بویژه در دهه ۱۹۸۰ که با آغاز برخی تحولات در اتحاد جماهیر شوروی زیر لوای میخائیل گورباچف نمود عینی یافت، موجب گشت که این نیروهای ناراضی نسبت به نظام‌های سیاسی حاکم بر اروپای شرقی جانی مضاعف گرفته و زمینه تغییرات بارز سیاسی را در این کشورها فراهم نمایند.

در جریان همین تحولات اواخر دهه ۱۹۸۰ بود که بواسطه بروز برخی نمونه های جنبش های سیاسی یا انقلاب های رنگین نیز باب گشت.

انقلاب های رنگین یا انقلاب های گل، عموماً به یک سری از جنبش هایی گفته می شود که ابتدا در جوامع سابقاً کمونیستی در اروپای مرکزی و شرقی، و نیز سپس آسیای مرکزی و قفقاز ظهور نموده و به عنوان یک موج به سایر جاهها گسترش یافته است. انقلاب های رنگین در واقع حرکت افرادی بوده است که تلاش نموده اند از طریق مقاومت غیر خشونتبار بر ضد حکومت های اقتدار گرایشان برخواسته و زمینه تحول سیاسی به سمت دموکراسی، لیبرالیسم و استقلال ملی را فراهم سازند. از آنجاییکه این افراد معمولاً در مبارزاتشان از رنگ یا گلی خاص بعنوان سمبل استفاده کرده اند، به نام آنها معروف گشته اند، از جمله انقلاب مخملین، انقلاب بولدوزر، انقلاب رز، انقلاب نارنجی، انقلاب لاله ای و ... یکی از مهمترین ویژگیهای این نوع مبارزات، نقش بارز سازمان های غیر حکومتی (NGOs) در سازماندهی مقامات غیر خشونتبار است. (۱۲)

بی شک سرآغاز این گونه انقلابات جدید را باید در چکسلواکی به سال ۱۹۸۹ جستجو نمود. انقلاب مخملین چکسلواکی (از ۱۶ نوامبر تا ۲۹ دسامبر ۱۹۸۹) بعنوان یک انقلاب غیر خشونتبار موجب سرنگونی حکومت مارکسیست-لنینیستی حاکم گشت و بدینگونه سرآغازی برای دیگر تحولات مشابه قلمداد می شود. (۱۳)

در طی شش هفته از نوامبر تا دسامبر ۱۹۸۹ بر اثر اعتراضات و تظاهرات مردمی در پراگ و براتیسلاوا رژیم کمونیست سقوط کرد و با برکناری گوستاو هوساک که از سال ۱۹۶۸ (بعد از حمله اتحاد شوروی) قدرت را در دست داشت، واسلاو هاول در ۲۹ دسامبر به ریاست جمهوری برگزیده شد. از آنجایی که این انقلاب بدون خونریزی و به طور مسالمت آمیز صورت گرفت بسیاری بر آن نام انقلاب مخملین و یا نرم دادند. از قرن هجدهم یعنی از زمان انقلابات آمریکا و فرانسه تا انقلابات و گذارهای قرن بیستمی در روسیه، آلمان و چین، تقریباً همه آنها با خشونت و خونریزی تحقق یافتند. (۱۴) ولی برخلاف تمامی این موارد، در چکسلواکی یک حرکت کاملاً غیرخشونت آمیز صورت گرفت. بسیاری بر این نظرند که کاربرد نام انقلاب بر تحولات چکسلواکی درست نبوده است؛ زیرا هیچ تغییر بنیادی در پی این تحول صورت نگرفت و تنها برخی نخبگان جدید به جای نخبگان سابق بر مسند قدرت تکیه زدند. به رغم این نقد که تا حدود زیادی نیز به واقعیت نزدیک می نماید (البته بنابر واقعیت سابق و متعارف و مبتنی بر الگوها و قواعد کلاسیک)، باید گفت که در جهانی که همه چیز (به ویژه مفاهیم) معنا و ماهیت تازه ای به

خود گرفته اند، چرا نتوان تصور کرد که مفهوم انقلاب نیز دچار چنین تحول معنایی شده است؟ انقلاب روزی بنابر شرایط زمان و نوع روابط بشری و تعامل نخبگان و مردم به خشونت می انجامید و از این طریق اهداف تامین می شد و حال دیگر بدون کاربرد خشونت و با روش های مسالمت آمیز و بنابر پیشرفت بشری و اجتماعات سیاسی، اهداف اینگونه تامین می شوند. از سوی دیگر با تغییر نخبگان حاکم (در راس ساختار حکومت) و با فشارهای مردمی از پایین، زمینه برای تشکیل و تحکیم دموکراسی با سهولت بیشتری فراهم می شود. اگر پیامدهای بعدی انقلاب مخملین در چک را دنبال کنیم، به نظر می رسد مردم این کشور در احقاق بهتر حقوق خود و ارتقای وضعیت سیاسی و اقتصادی خود، به اهدافشان تا حدود زیادی نائل آمده اند و این را می توان همان تغییرات بنیادین نام نهاد. (۱۵)

فضای پس از جنگ سرد به شدت مهیای گسترش نرمها، اصول و ارزش های دموکراتیک در سطح جهان بوده است. فروپاشی نظام جنگ سرد با نیرویی بسیار شگرف و پر قدرت در سطح جهان همراه گشت و آن چیزی نبود جز فرایند جهانی شدن. این فرایند از ابعاد مختلف موجب بروز تغییر و تحولات شگرفی در سطح جهان شده است، ولی بی شک مهمترین تاثیر این فرایند بویژه از بعد فرهنگی، باز شدن فضا برای گسترش دموکراسی در سطح جهان بوده است. جهانی شدن دموکراسی امری است که به شدت عینیت و واقعیت پیدا کرده است. این تحول را می توان در همه زمینه ها (چه دموکراسی در سطح رفتارهای مردم و چه در سطح نظام های سیاسی) مشاهده نمود. جهانی شدن از این نظر که موجب نزدیکی فرهنگ ها نسبت به یکدیگر شده و ارتباطات و انتشار اطلاعات را در سطح جهان به شدت تسهیل نموده، بر گسترش نوعی فرهنگ دموکراتیک در سطح جهان تاثیر گذاشته و یا بهتر است گفته شود که بنابر افزایش آگاهی جوامع مختلف نسبت به وضعیت یکدیگر و افزایش خواسته هایشان، فشارها بر نظام های سیاسی (گونه های اقتدار گرا) برای فراهم نمودن زمینه های تحول سیاسی مثبت به شدت مهیا گشته است. البته اگرچه مقاومت نظام های سیاسی اقتدار گرا در مقابل این موج جهانی شدن دموکراسی و بویژه از طریق برخی اصلاحات ظاهری، در مناطق و کشورهای مختلف موجب دستاوردهای نه چندان درخشانی شده است، ولی در مجموع عصر پس از جنگ سرد، عصر گسترش دموکراسی در سطح جهان بوده است و این نیرو با قدرت بیشتری به پیش رفته است. اگرچه بنابر همان تلاش نظام های اقتدار گرا برای حفظ ماهیت وجودی خود، نوعی از نظام های شبه اقتدار گرا ایجاد گشته که علی رغم قبول برخی از ویژگی های (ظاهری و سطحی) دموکراسی ها، ماهیتاً و ذاتاً بسیاری از شاخصه ها و

کارکردهای اقتدارگرایی را تداوم داده اند، ولی در مجموع می توان گفت که کفه ترازو بیشتر به سمت گسترش دموکراسی در سطح جهان سنگینی می کند، و تحولات مثبتی در نقاط مختلف جهان رخ داده است. تحولات آغازین سالهای قرن بیست و یکم که به نام نسل جدید انقلابات رنگین مشهور گشته اند، در زمره این تحولات مثبت می توانند مورد بررسی قرار گیرند.

در سال ۲۰۰۰ تحولی مشابه در قلب اروپا بوقوع پیوست و بسیاری را بر آن واداشت که آنرا به عنوان موج جدیدی از انقلابات رنگین در آغاز قرن بیست و یکم بنامند. انقلاب پنجم اکتبر ۲۰۰۰ یوگسلاوی که به سقوط حکومت اسلوبودان میلوسویچ منجر شد، آغاز گر موج جدید انقلابات رنگین بوده است. صرب های ناراضی، از اقدامات مشابهی که در سال ۱۹۹۸ در اسلواکی و ۲۰۰۰ در کرواسی صورت گرفته بود، استفاده نموده و با بسیج سیاسی و اتحاد اپوزیسیون سیاسی سعی در مقابله با حکومت میلوسویچ نمودند. این انقلاب سمبل، رنگ یا نام خاصی را برای خود استفاده نکرد و لی پس از پیروزی تظاهر کنندگان در جشن شادی خود از شعار "او تمام شده است"، استفاده نمودند که در سطح بین المللی با آن مشهور گشتند. به این انقلاب نام انقلاب بولدوزر نیز نهاده اند. این نامگذاری به این دلیل انجام گرفت که، در ۵ اکتبر ۲۰۰۰، بالغ بر پانصد هزار کارگر و جوان در اعتراض به حکومت میلوسویچ به سمت پارلمان و نیز ایستگاه تلویزیونی دولتی در بلگراد هجوم آوردند. از این پس در جراید و رسانه های خبری از تحولات صربستان به نام انقلاب بولدوزر یاد شد. (۱۶)

و اما پس از این مورد سه تحول بسیار مهم در جمهوری های سابق اتحاد جماهیر شوروی یعنی گرجستان، اوکراین و قرقیزستان بوقوع پیوست، و موجب تغییرات ژئوپلیتیکی مهمی در اوراسیا شده و به شدت بر تحولات سیاسی و اجتماعی کل منطقه و نیز موازنه قوا در سطح اوراسیا تاثیر گذاشت. این سه تحول بعنوان موج جدیدی از تغییر و تحولات دموکراتیک در سطح جهان معرفی شده و آنرا آغازی برای تحولات مشابه در سایر نقاط قلمداد نمودند، امری که علی رغم وجود برخی نشانه های تحول در پاره ای از جمهوری ها، هیچگاه دیگر تحقق نیافت.

اولین تحول بزرگ در محیط اوراسیا در گرجستان روی داد. این جمهوری که از همان بدو استقلال بواسطه جدایی طلبی برخی از قومیت های ساکن این کشور (بطور بارز آبخازیا و اوستیا) با مشکلات بزرگی مواجه و برای خلاصی از سیطره روسیه و حل مسائل سیاسی و اقتصادی و امنیتی خود به سوی غرب متمایل گشته بود، در سال ۲۰۰۳ انتخاباتی صورت گرفت که نهایتاً نتیجه ای جز پیروزی انقلاب رز نداشت. علی رغم اینکه شواردنازه خود یک غرب گرای تمام عیار به

حساب می‌آمد، ولی غرب از موضع مخالفین وی حمایت به عمل آورد و در این مورد روسیه نیز چندان مخالفتی از خود نشان نداد. در واقع غرب مابین شواردنادزه ی غرب گرای باتجربه و نسبتاً محافظه کار، و مخالفین وی یعنی ساکاشویلی و همراهان اش که جوان، غرب گراتر و نسبتاً تندرو بودند، از دومی حمایت به عمل آورده و از پیروزی آنها نیز استقبال نمود. انقلاب رز گرجستان در اثر یک جنبش غیر خشونتبار به نام کامارا پیروزی رسید. از آن سال تا کنون (۲۰۰۷) دولت رز گرجستان در مسیر تحکیم بیشتر همگرایی با غرب حرکت نموده و تلاش کرده است زمینه های تحکیم غرب گرایی را بیش از پیش فراهم نماید.

اگر روسیه از سقوط شواردنادزه غرب گرا چندان ناخشنود نشد و بنابر ابزارهای موثر نفوذ خود در این کشور (بویژه نزدیکی تجزیه طلبان قومی آبخازی و اوستیایی به روسیه) چندان تهدیدات بزرگی را برای خود متصور نشد ولی، بر خلاف آن وقوع تحولی مشابه در کشور مهم همسایه اش یعنی اوکراین که روزگاری دولت روسیه از مرکزیت آن یعنی کیف اعلام وجود نمود، برای روس ها بسیار ناگوار و خطرناک جلوه نمود و از پس حساسیت بیشتر آنها نسبت به تحولات مشابه در دیگر جمهوری های بازمانده از شوروی را برانگیخت. انقلاب نارنجی اوکراین نیز در پی یک انتخابات تحقق یافت. انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ اوکراین، تقابل جدی حامیان روسیه (یانکوویچ) و حامیان غرب (یوشچنکو) بود و با اعلام پیروزی کاندیدای مورد حمایت روسیه، موجی از مخالفت ها و ناآرامی ها اوکراین را فرا گرفته و طرفداران یوشچنکو این انتخابات را دستکاری شده و غیر قانونی اعلام و با حضور در خیابان ها زمینه بحرانی بزرگ را در این کشور فراهم نمودند. در اثر تداوم حضور مخالفین دولت در خیابان ها و تداوم بحران، و در اثر فشارهای کشورهای غربی، نهایتاً انتخابات مجددی برگزار و اینبار یوشچنکوی غرب گرا به ریاست جمهوری برگزیده شد و بدینگونه بار دیگر جنبش مقاومت مدنی دیگری که نام پورا به خود گرفت، در یکی از جمهوری های سابق شوروی پیروز گردید. اگر در گرجستان بواسطه ورود ساکاشویلی و حامیان وی با شاخه های گل رز به پارلمان، نام انقلاب رز بر آن نهاده شد، در مورد اوکراین نیز بواسطه استفاده از پرچمهای نارنجی رنگ توسط تظاهرکنندگان، این انقلاب نام نارنجی به خود گرفت. انقلاب نارنجی برای روسیه بسیار ناگوار تلقی شده و خشم شدید آنها را موجب گشت و به انحاء مختلف این کشور تلاش نمود که با فشارهای مختلف بر دولت یوشچنکو، مانع از جدایی بیش تر این کشور مهم اسلاوی از روسیه شود. روس ها همچنین از این

پس نسبت به بروز تحولات مشابه در دیگر جمهوری‌ها و حتی خود روسیه، آگاه‌تر شده و تلاش نمودند که به هر طریق ممکن مانع از وقوع تحولات مشابه شوند.

موج تحولات جدیدی که از گرجستان واقع در قفقاز آغاز گشته و به کشور مهم اوکراین کشیده شده بود، دیگر بار کشوری دیگر را در اوراسیا در معرض تحول قرار داد. اینبار در سال ۲۰۰۵ در پی انتخابات پارلمان در یکی از کشورهای آسیای مرکزی یعنی قرقیزستان، زمینه برای بروز تحولی دیگر مهیا گشت. عسگر آقایف نیز که دارای روابط نسبتاً خوب و رو به پیشرفتی با غرب بوده از معرض تحولات اینگونه در امان نماند، و بر اثر افزایش مخالفت‌ها که تا حدودی رنگ خشونت نسبی هم به خود گرفت، سرانجام مجبور به ترک قدرت و خروج از کشور شد. در این انقلاب رنگین، مردم ناراضی از رنگ‌های صورتی و زرد در تظاهراتشان استفاده نمودند، ولی دلیل اینکه قرقیزستان دارای گونه‌های متنوعی از گل‌های لاله است، نام این انقلاب نیز به انقلاب لاله ای قرقیزستان مشهور گشت. در انقلاب لاله ای قرقیزستان، جنبش مقاومت مدنی جوانان به نان کلکل نقش محوری ایفا نمود.

پس از مورد قرقیزستان، علی‌رغم پیش‌بینی بسیاری از ناظران سیاسی و تحلیلگران مبنی بر احتمال وقوع تحولات مشابه در سایر جمهوری‌ها از جمله ارمنستان، آذربایجان، روسیه سفید، مولداوی و حتی خود روسیه، دیگر تحول مشابهی بوقوع نیوست و در واقع می‌توان گفت که با مشاهده این سه نمونه، دولت‌های مذکور به هر طریقی حتی با بهره‌گیری از برخی اصلاحات سیاسی نسبی و پاسخگویی به پاره‌ای از خواسته‌های شهروندان و یا با استفاده از همان ابزار سنتی در دست رژیم‌های اقتدارگرا یعنی اعمال خشونت سازمان‌یافته و ارعاب و خفقان بیشتر، تلاش نموده‌اند که مانع از وقوع تحولات مشابه در کشورهای تحت حاکمیت‌شان شوند. روسیه نیز بیش از پیش به چنین تحولاتی حساس‌تر شده و در چند سال اخیر با دقت بیشتری تحولات منطقه را پیگیری و البته تلاش نموده که با قدرت بیشتری در مقابل گسترش نفوذ غرب در منطقه پیرامونی خود بایستد.

گفتار سوم - برخی از ویژگی‌ها و عوامل موثر در انقلاب‌های رنگین

انقلابات رنگین بعنوان پدیده جدید سیاسی، دارای برخی شاخصه‌ها و ویژگی‌های بارزی می‌باشد که شاید در انقلابات (سابق یا کلاسیک) یا اصلاً مشاهده نمی‌شوند و یا کم‌رنگ بوده‌اند. یکی از نویسندگان با دادن نام پدیده قطعه قطعه (یا پیمانه‌ای) به این تحولات برخی ویژگی‌ها بارز این انقلابات را چنین بیان می‌کند ۱۷

- بهره‌گیری از انتخابات به سرقت رفته (تحریف شده) بعنوان موقعیتی برای بسیج‌های توده‌ای بر ضد رژیم‌های شبه‌دموکراتیک؛

- حمایت خارجی برای توسعه جنبش‌های محلی؛

- سازمان جنبش‌های جوانان رادیکال که از تاکتیک‌های تظاهرات غیر متعارف قبل از انتخابات برای به تحلیل بردن محبوبیت رژیم استفاده نموده و شرایط را برای وارد کردن ضربه نهایی آماده می‌کند؛

- وجود یک اپوزیسیون یکپارچه که تا حدودی با خارج در ارتباط است؛

- فشار دیپلماتیک خارجی و پایش و نظارت انتخاباتی گسترده غیر معمول؛

- بسیج توده‌ای در پی اعلام نتایج انتخاباتی انقلابی و کاربرد تاکتیک‌های مقاومت غیر خشونت‌بار که عمدتاً تحت تاثیر اثر جین شارپ (۱۹۹۳) (۱۸) معلم مقاومت غیر خشونت‌بار غربی (۱۹).

با نظر داشت نکات یاد شده، در ذیل به شرح برخی از ویژگی‌های مد نظر این مقاله می‌پردازیم:

۱- تحول در دولتهای سابقاً کمونیستی:

یکی از مهمترین ویژگی انقلاب‌های رنگین این است که از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا کنون، چنین تحولاتی کلاً در محیط سابق بلوک شرق تحقق یافته است. اروپای شرقی و مرکزی و نیز جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی سالها در سیطره نظامی بودند که به شدت آزادی‌های مدنی و اجتماعی افراد را محدود و با هرگونه تحول خواهی مدنی با خشونت پاسخ می‌داد. از اواخر دهه ۱۹۸۰ با سست شدن پایه‌های این نظام کمونیستی، خواسته‌های دموکراتیک در اروپای شرقی و مرکزی رو به گسترش نهاده و زمینه برای گذار به نظام‌های لیبرال-سرمایه‌داری جدید فراهم گشت. وقوع انقلاب پراگ (انقلاب مخملین چکسلواکی) ۱۹۸۹ به شدت بر رشد و گسترش جریان‌های دموکراتیک در دیگر کشورهای اروپای شرقی و اروپای مرکزی تاثیر گذار بود. از سوی دیگر برخی از کشورهای اروپای شرقی از نظر سیستم‌های سیاسی هنوز ضعف‌ها و نقائص بزرگی مشاهده شده و عموماً نوعی نظام‌های بسته در این کشورها تداوم یافت. بسیاری از اعضای رده بالای سابق احزاب کمونیستی در این کشورها مناصب مختلف قدرت را در کنترل خود حفظ نموده و نوعی الیگارشی قدرت شدیداً بسته در این کشورها ایجاد شد. در موارد مختلف روسای حکومت‌ها از طریق انتخابات ناعادلانه و غیر واقعی به قدرت رسیده و از آن بدتر

قانون اساسی جدید را طوری تعریف نمودند که حضور تقریباً دائمی آنها بر قدرت سیاسی را تضمین نماید. تحت تاثیر همین گرایشات اقتدارگرایانه نخبگان حاکم، ساختار سیاسی به شدت ناکارآمدی شکل گرفته و موجب گسترش تدریجی نارضایتی مردم گردید. در نمونه های مورد بررسی این نوشتار یعنی اوکراین، گرجستان و قرقیزستان، وضعیت فوق الذکر تنها با برخی تفاوت های جزئی، تقریباً بطور یکسان مشاهده شده و بدینگونه زمینه برای نارضایتی مردم مهیا بود.

در واقع درست است که این جمهوری ها از حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی خارج شده و از سیستم بسته کمونیستی دور گشتند، و لی کماکان تداوم برخی از ویژگی های بارز نظام سابق از جمله روح اقتدارگرایی که بطور سیستمک در ساختار سیاسی حاکم تجلی می یابد، موجب تداوم برخی نارضایتی ها و متعاقب آن ضروری جلوه دادن تحول سیاسی در این کشورها گردد. ضرورت، آغاز و انگیزه اصلی هرگونه تحول و تغییری است و در مورد جمهوری های سابقاً کمونیستی، ضرورت تحولات دموکراتیک بیش از هر نقطه دیگری برای مردم خود این جمهوری ها و نیز کشورهای خارجی (دموکراتیک غربی) مهم و دارای اولویت جلوه داده است. بدینگونه است که بر اساس نظر بسیاری، علی رغم اینکه هر نظام سیاسی اقتدارگرایی در هر نقطه از جهان می تواند تحت تاثیر چنین نیروهای دموکراتیک خواهی شدیداً منقلب گردد، ولی بیشتر آن کشورهایی مستعدتر برای وقوع چنین تحولاتی (مشابه سه نمونه یادشده) هستند که سابقاً در زمره کشورهای کمونیستی قرار داشته و هنوز میراث نظام سابق (نظام بسته سیاسی و اقتدارگرایی) در آنها مشاهده می شود. (۲۰)

۲- نقش بارز جنبش های دانشجویی:

یکی دیگر از ویژگی های بارز انقلابات رنگین این است که در آنها جنبش های دانشجویی نقشی محوری و اساسی ایفا می کنند. جنبش های دانشجویی همواره در تحولات مختلف اجتماعی نیرویی مهم و تاثیرگذار بوده و بویژه از دهه ۱۹۶۰ به این سو نقش آنها در مقاومت ها و فعالیت های سیاسی افزایش یافته است. در انقلاب های رنگین این نیرو توانست در بسیج سایر گروه های اجتماعی و کلیه مردم بسیار تاثیرگذار باشد. تحول خواهی و ریسک پذیری بالا، و از همه مهمتر بنابر روحیه جوانی، حساس تر بودن نسبت به مسائل و مشکلات جامعه، باعث می شود که جنبش های دانشجویی عموماً در هرگونه انقلاب یا شورش سیاسی و اجتماعی در خط اول قرار گیرند.

نقش آفرینی بارز این جنبش ها را می توان در نمونه های یاد شده انقلابات رنگین بوضوح مشاهده کرد. در مورد صربستان اولین نشانه های مقاومت و مخالفت در برابر حکومت میلوسویچ

از دانشگاه بلگراد در سال ۱۹۹۸ و در طی جنگ کوزوو آغاز گشت. بسیاری از دانشجویان معترض توسط نیروی پلیس دستگیر و یا مورد ضرب و جرح قرار گرفتند. در مقابل در سال ۲۰۰۰ دانشجویان در تظاهرات گسترده‌ای که بر علیه میلوسویچ برگزار و نهایتاً منجر به سقوط وی شد، نقشی اساسی ایفا نمودند.

۳- نقش اساسی سازمان‌های غیر حکومتی:

تقریباً در تمام نمونه‌های انقلاب‌های رنگین سازمان‌های غیر حکومتی نقشی مهم و اساسی را ایفا نموده‌اند. رشد و گسترش تعداد و دامنه فعالیت این سازمانها خود به شدت متأثر از فرایند جهانی شدن بوده است و در واقع در طی روند جهانی شدن این سازمانها توانسته‌اند بعنوان بازیگران جدید و بسیار تاثیرگذار خود را وارد عرصه‌های مختلف داخلی و بین‌المللی نموده و در امور مختلف به ایفای نقش پردازند. اصولاً یکی از ویژگی‌های بارز جهانی شدن، رشد و گسترش سازمان‌های غیر حکومتی بوده است. در یک دهه اخیر رشد سریعی در تعداد و دامنه فعالیت‌های اینگونه سازمانها ثبت شده است. برای مثال، تعداد سازمان‌های غیر حکومتی بین‌المللی از حدود ۶۰۰۰ در سال ۱۹۹۰ به بیش از ۲۵۰۰۰ در سال ۲۰۰۲ افزایش یافته است. (۲۱) یک "انقلاب مشارکت جهانی" واقعی در قالب جوشش توده وار گروههای خصوصی سازماندهی شده و یا داوطلبانه در همه گوشه کنار جهان نمود ظهور نموده است. (۲۲)

سازمان‌های غیر حکومتی هم در سطح ملی و هم بین‌المللی، بعنوان ابزارهایی برای اصلاح دولت رفاه ظهور یافته‌اند. اصل مشخصه در اینجا "حکومت کوچک تر = بوروکراسی کوچکتر = انعطاف پذیری بیشتر = کارایی بیشتر" است. (۲۳) در این مسیر و در جهت بهبود کارایی دولتها و از طریق آن بهبود هرچه بهتر وضعیت مردم، سازمانهای غیر حکومتی در جنبش‌ها و تحولاتی که در مسیر دموکراتیک تعریف می‌شوند نقش مهمی ایفا نموده و تلاش می‌کنند از هر طریقی به مردم خواهان تحولات دموکراتیک کمک نمایند. در سطح جهان سازمانهای غیر حکومتی متعددی ایجاد گشته‌اند که زمینه کاری خود را در زمینه حقوق بشر و گسترش دموکراسی تعریف نموده و در این راه تلاش‌های بسیار چشمگیر و موثری نیز ایفا کرده‌اند که از جمله می‌توان به نقش حمایتی آنها در سه مورد گرجستان، اوکراین و قرقیزستان اشاره کرد. در هر سه کشور سازمان‌های غیر حکومتی در ارائه برخی کمک‌های لازم به مردم نقشی مهم ایفا کرده و بر برگزاری بهتر انتخابات مجدد نظارت مطلوبی داشته و در سطح جهان بعنوان گروه فشار برای حمایت گسترده تر دولتها از مردم معترض و خواسته‌های آنها به ایفای نقش پرداخته‌اند.

۴- نارضایتی نسبت به نتایج انتخابات:

انتخابات در انقلابات رنگین به عنوان مرحله نهایی مقاومت و مبارزه مردمی قلمداد می‌گردد. در کلیه نمونه‌های انقلابات رنگین، نارضایتی مردم نهایتاً در انتخابات به مرحله نهایی خود رسیده و زمینه برای تجلی واقعی اراده مردم فراهم می‌شود. انتخابات آزاد، قانونمند و دموکراتیک یکی از مهمترین شاخصه‌های نظام‌های دموکراتیک قلمداد می‌شود، امری که معمولاً در نظام‌های اقتدارگرا یا اصلاً بدان توجهی نمی‌شود یا بصورت ساختگی و صوری و تنها برای ارائه تصویری مردمی از حکومت در سطح بین‌الملل برگزار می‌گردد. بدینگونه در نظام‌های اقتدارگرا همواره مردم نسبت به انتخابات نگاهی منفی داشته و آنرا تجلی واقعی اراده مردم نمی‌بینند. در نظام‌های شبه‌اقتدارگرا نیز که عموماً انتخابات بطور منظم در سطوح مختلف برگزار می‌شود، شدیداً غیر دموکراتیک بوده و در این نظام‌ها نیز از آن صرفاً به عنوان یک شو یا نمایش سیاسی استفاده می‌شود. در چنین وضعیتی است که همواره در صورت مهیا بودن شرایط و زمینه‌های لازم (مانند آنچه در اوکراین، قرقیزستان و گرجستان مشاهده شد)، نارضایتی مردم می‌تواند در یک انتخابات ناعادلانه به شدت تصاعد نموده و به مرحله آشوب و اعتراض و تظاهرات گسترده بیانجامد. در هنگام انتخابات شور و هیجان مردم حتی توسط خود حکومت به مرحله بالایی می‌رسد و از سوی دیگر بخش اعظمی از توان حکومت نیز صرف اداره و مدیریت انتخابات (عمدتاً نمایشی در نظام‌های اقتدارگرا) می‌گردد. در واقع چه در راس ساختار سیاسی و چه در سطح جامعه، کنش‌ها و واکنش‌ها و پوش‌های سیاسی به مرحله اوج خود می‌رسد، و در این زمان است که هر آن احتمال بروز برخی آشوب‌ها و بی‌ثباتی‌ها وجود دارد. البته حکومت‌های اقتدارگرا عموماً با استفاده از ابزارهای تبلیغاتی (نیرنگ و فریب) و نیز رعب و وحشت سعی می‌کنند که افکار عمومی را تحت مدیریت خود قرار دهند، ولی گهگاه نیز در صورت وجود برخی عوامل دیگر مثلاً جریان داشتن تبلیغات سازماندهی شده از سوی مخالفین، اجماع نظر در میان مخالفین و معترضین، وجود رهبر یا رهبرانی تاثیرگذار و بویژه کاریزماتیک، و نیز برخی حمایت‌ها و دست‌کاری‌های خارجی، هر آن احتمال تصاعد اعتراضات در صورت مشاهده نتیجه انتخابات ناعادلانه وجود دارد. در چنین وضعیتی در جوامعی که سطح تساهل و آگاهی عمومی در جامعه در سطح مطلوب و بالا است، عمدتاً اعتراضات در شکل غیر خشونتبار و بطور گسترده مطرح می‌شود، و پاسخ و واکنش حکومت نیز در چنین وضعیتی معمولاً مطابق با نوع اعتراضات، کمتر خشونتبار می‌گردد. در نمونه‌های مورد بررسی این پژوهش، تقریباً بطور مشابه چنین وضعیتی مشاهده شده است.

۵- نقش نخبگان سیاسی:

همانگونه که در مورد بالا نیز گفته شد، یکی از شاخصه‌های اصلی تحقق انقلابات رنگین، وجود نخبگان سیاسی تاثیر گذار و بویژه کاریزماتیک است. چه در درون نظام اقتدار گرا و چه در بیرون از آن همواره کسانی هستند که دارای کارویژه‌های رهبری جامعه باشند. همواره نخبگانی در درون حکومت هستند که بنا بر تجارب سیاسی، سوابق فکری و تحصیلی، نوع ارتباطاتشان با بیرون از مرزهای کشور، و همچنین میزان سهمی که از قدرت سیاسی دارند، نگرش و موضع انتقادی، اصلاح طلبانه و حتی مخالفت جویانه با ساختار حاکم داشته و به برخی تحولات نظر مثبت نشان می‌دهند. اینگونه افراد به مرور زمان در درون خود نظام رشد نموده و حتی به مدارج بالای سیاسی دست می‌یابند و در مواقعی که شرایط لازم برای هرگونه تحول سیاسی بوجود می‌آید، این نخبگان می‌توانند هدایت کننده بخش اعظمی از مردم باشند. در انقلابات رنگین (بویژه سه نمونه مورد مطالعه این پژوهش) اعتراضات توسط نخبگانی هدایت شده است که خود برای سالیان مدید در درون نظام حاکمه دارای مناصب مهمی بوده اند. شکست در انتخابات فرمایشی و ناعادلانه، موجب خشم این نخبگان شده و آنها را در کنار ناراضیان و تحول خواهان قرار داده و بدلیل پتانسیل‌های بالا و نیز شناخت کافی از ساختار حاکمه، این افراد به نحو بهتری می‌توانند زمینه تحول و تغییر سیاسی و فائق آمدن بر حکومت حاکمه را فراهم سازند.

البته در خارج از نظام سیاسی در قالب اپوزوسیون نیز، افراد تاثیر گذاری هستند که می‌توانند در مواقع بحرانی خود را بعنوان رهبران شورش‌ها و اعتراضات مطرح ساخته و مردم را به دنبال خود بکشانند. البته با توجه به ابزارهای خشونت‌ناز و سرکوبی که در دست نظام‌های اقتدار گرا است، معمولاً این نخبگان بیرون از دایره قدرت و مخالف حکومت، کمتر مجال خود نمایی پیدا می‌کنند و عموماً تنها می‌توانند از بیرون از مرزهای سیاسی به ابراز نظرات خود بپردازند و یا در صورت اوج گرفتن بحران‌ها و آشوب‌ها، خود را در متن اعتراضات نشان دهند. بنابراین در انقلابات رنگین عموماً، نخبگانی که در دایره قدرت سیاسی هستند، می‌توانند نقش کلیدی در رهبری اعتراضات و هدایت آنها بسوی جابجایی و تغییر ساختار سیاسی ایفا نمایند.

۶- نقش بنیاد سوروس:

موسسه جامعه باز (OSI) که بازوی اصلی بنیاد جرج سوروس قلمداد می‌گردد، در سال ۱۹۹۳ با سرمایه گذاری میلیارد امریکایی جرج سوروس برای حمایت از بنیادهایش در اروپای شرقی و مرکزی و اتحاد شوروی سابق ایجاد شد. موسسه جامعه باز، فعالیتهای شبکه بنیادهای سوروس را

در دیگر نواحی جهان گسترش داد. بنیادهای سوروس بیش از ۶۰ کشور جهان را در بر می گیرند. (۲۵) بنیادهای سوروس اگرچه در سرتاسر جهان فعالیت می کنند ولی تمرکز آنها در قلمروی سابق اتحاد جماهیر شوروی (پرده آهنین) است و از فعالیت های جامعه باز حمایت می کند. این بنیاد برنامه های گسترده ای برای اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز دارد و مبالغ چشمگیری در این کشورها هزینه نموده است، بطور نمونه تنها ۲۰۶ میلیون دلار به دانشگاه اروپای مرکزی اختصاص داده است. (۲۶)

بنابر برخی آمارها، این بنیاد تا کنون بالغ بر ۵ میلیارد دلار در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، کشورهای آفریقایی و آسیایی تحت عنوان ترویج دموکراسی کمک مالی کرده است. اهداف اصلی این بنیاد انجام فعالیت های فرهنگی در کشورهای در حال گذار تحت عنوان ترویج دموکراسی و امور خیریه به منظور سوق دادن آنها به جرگه کشورهای حامی فرهنگ غربی و ترویج فرهنگ غرب و با اجرای برنامه های آموزشی، فرهنگی، علمی و هنری در دانشگاهها و مراکز آموزشی و کمک مالی به آنها برای جذبشان است.

در گرجستان، بنیاد سوروس نقش چشمگیری در پیروزی انقلاب رز ایفا نمود. بنابر برخی منابع، این بنیاد ۴/۶ میلیون دلار را به گروه جوانان کامارا اختصاص داد. این گروه به اسلحه اصلی اپوزیسیون در مقابل حکومت تبدیل شد. (۲۷) جرج سوروس که به عنوان حامی آشکار و پنهان انقلاب رز در جهان شناخته می شود در اولین سالگرد این انقلاب که به گرجستان سفر کرده بود در ارزیابی خود گفت "من به چگونگی فعالیت موسسه جامعه باز در گرجستان افتخار می کنم، چون این اقدامات زمینه را برای وقوع انقلاب رز در جامعه گرجستان آماده نمود. نقش شخص من در ایجاد انقلاب بزرگنمایی شده و من و موسسه در بوجود آمدن انقلاب نقشی نداشتیم، بلکه انقلاب برخاسته از درون جامعه گرجی بود." (۲۸) این بنیاد در دو نمونه انقلاب رنگی دیگر (لاله و نارنجی) نیز نقش مهمی ایفا نمود. در اوکراین از اوایل دهه ۱۹۹۰ تلاش های این بنیاد چشمگیر بوده و توانسته بود نفوذ قابل توجهی بدست آورد. بنابر برخی اظهارات، بنیاد سوروس در اوکراین نیز ۷ میلیون دلار به جنبش جوانان پورا اختصاص داده بود. (۲۹)

بنا بر همین نقش مهم بنیاد سوروس در انقلابات رنگین بوده است که در سایر جمهوری ها (و بیشتر دولتهای اقتدارگرا) نسبت به این موسسه و فعالیت های آن موضع گیری جدی به عمل آمده و تلاش شده است محدودیت های جدی ای پیشروی فعالیت های آن ایجاد شود. برای مثال در ازبکستان، این موسسه مجبور گشت دفاتر منطقه ای خود را بر چیند و یا اینکه در تاجیکستان

رسانه‌های تحت کنترل دولت به شدت به این موسسه و فعالیت‌های آن حمله نموده و آنرا متهم به فساد و پارتی‌بازی نمودند. (۳۰) بنیاد سورس در این کشورها متهم به این است که در جهت منافع ایالات متحده عمل نموده و با فراهم ساختن زمینه وقوع چنین تحولاتی در پی حاکم نمودن مجموعه‌ای از کشورهای طرفدار غرب است.

۷- نقش غرب بویژه ایالات متحده:

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از ثوری پردازان و نویسندگان (مانند فوکویاما) و نیز سیاستمداران امریکایی با غرور از پیروزی لیبرال-دموکراسی بر کمونیسم صحبت نمودند و جهان پس از جنگ سرد را جهان دموکراسی‌های لیبرال دانستند. این دیدگاه بطور جدی مورد توجه سیاستمداران نو محافظه کار آمریکایی قرار گرفته و در دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش در آغازین سالهای قرن بیست و یکم در دستور کار آنها قرار گرفت. ایالات متحده خود را بعنوان حامی اصلی دموکراسی در سطح جهان معرفی نموده و خود را محق برای مداخله در دفاع از هرگونه تحول دموکراتیک در هر نقطه از جهان می‌داند. البته در عمل نوعی تناقض در رفتار ایالات متحده نسبت به کشورهای مختلف مشاهده می‌شود. از یک سو این کشور بنابر منافع خود هیچگونه فشاری را بر برخی حکومت‌های دیکتاتوری (مثلاً در برخی از کشورهای عربی خاورمیانه) وارد نمی‌کند و از روابط گسترده با آنها منتفع می‌شود، و در مقابل بر برخی از کشورهای اقتدارگرای دیگر که حتی شاید وضعیت توسعه سیاسی در آنها نسبت به دسته اول نسبتاً بهتر نیز باشد، به شدت فشار آورده و از بکارگیری هر ابزاری حتی مداخله آشکار نیز کوتاهی نمی‌کند. ایالات متحده از آغاز دهه ۱۹۹۰، برنامه‌های گسترده‌ای را برای پیشبرد نفوذ خود در ۱۵ جمهوری شوروی سابق نموده است. در صورتی که نفوذ آمریکا در این کشورها ریشه بدواند، بی‌شک موقعیت ایالات متحده در سرتاسر جهان بعنوان رهبر دموکراسی لیبرال مستحکک تر خواهد شد. (۳۱)

بویژه ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد نگاه خاصی را به کشورهای سابقاً حاضر در بلوک شرق و خصوصاً جمهوری‌های بازمانده از شوروی سابق داشته و به شدت سعی نموده است که آنها را بیش از پیش در روابط نزدیک و همگرا با خود سوق دهد. در نمونه‌های انقلاب‌های رنگین، ایالات متحده و کلیه کشورهای غربی از تحولات رخ داده به شدت حمایت بعمل آورده و آن را امری بسیار مثبت و در جهت منافع بلند مدت خود تعریف نمودند. در گرجستان،

ایالات متحده و کلیه کشورهای غربی از ساکاشویلی و حامیان وی طرفداری نموده و از همان ابتدا دولت شواردناдзе را به برگزاری انتخابات عادلانه و نهایتاً تن در دادن به خواسته معترضین تشویق و یا مورد فشار قرار دادند. در مورد اوکراین نیز ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی از چنین موضعی به تحولات سال ۲۰۰۴ این کشور نگرسته و در مقابل یانکویچ مورد حمایت دولت حاکم (لئونید کوچما) و روسیه، از یوشچنکو و طرفداران وی طرفداری نمودند و روسیه و حامیان این کشور در اوکراین را از هر طریق ممکن زیر فشار گذاشتند تا به خواسته معترضین تن در دهند. غرب از سرنوشت نهایی انتخابات در دو کشور گرجستان و اوکراین که به ترتیب به روی کار آمدن ساکاشویلی و یوشچنکو منجر شد، ابراز رضایت نموده و روابط خود را با دولت رز گرجستان و دولت نارنجی اوکراین رو به گسترش نهادند. همچنین چنین موضعی در مورد قرقیزستان نیز مشاهده شد و غرب از برکناری عسگر آقایف و روی کار آمدن نیروهای مخالف وی، ابراز رضایت نموده و آنرا بعنوان تجلی روح دموکراسی در این کشور مورد حمایت قرار دادند. بر اساس برخی شواهد، دولت ایالات متحده از طرق مختلف در تحولات قرقیزستان دارای نقش مهم و تاثیر گذاری بوده است. نشریه گواردین بر این ادعا است که موسسه توسعه بین المللی ایالات متحده USAID، وقف ملی برای دموکراسی، موسسه جمهوریخواهی بین المللی، و موسسه دموکراتیک ملی برای امور بین المللی، و خانه آزادی، بطور مستقیم در مورد قرقیزستان و دو نمونه دیگر، درگیر بوده اند. (۳۲) بی شک این واقعیتی آشکار است که مابین حمایت از گسترش دموکراسی و منافع ملی امریکا (بویژه در مورد نفت و گاز) ارتباط نزدیک و پیچیده ای وجود دارد و در استراتژی های جهانی (هژمونیک گرایانه) ایالات متحده، تامین این دو همزمان در جهت منافع ایالات متحده تعریف می گردد. البته بسیاری از کشورهای غیر نفت خیز (در اوراسیا) نیز به دلیل اهمیت ژئوپلتیکی و موقعیت نظامی استراتژیک اشان در کانون هدف استراتژی ایالات متحده قرار می گیرند. (۳۳)

نتیجه گیری: آیا واقعاً انقلابات جدیدی رخ داده اند؟

با رایج شدن مفهوم انقلابات رنگین در ادبیات سیاسی، برخی از نویسندگان و محققان با این وجه تسمیه برای تحولاتی که در چندین سال اخیر رخ داده، مخالف بوده و به هیچ وجه آنرا صحیح نمی دانند. بویژه چنین نظراتی در ایران در میان بسیاری از تحلیلگران و کارشناسان مشاهده می شود. آنها بر این نظر هستند که چنین تحولاتی به هیچ وجه تقابلی با مفهوم انقلاب نداشته و در

بارزترین شکل تنها می‌توان آنها را وقوع برخی تغییرات و جابجایی‌ها در تصمیم‌گیران سیاسی نامید. انقلاب از نظر این افراد دارای برخی مشخصه‌های بارز است که آنها را در نمونه‌های اخیر (انقلابات رنگین) نمی‌توان مشاهده نمود.

دیدگاه دوم معتقد است، باید ببینیم دیدگاه منتقدین تا چه حد به واقعیت نزدیک است؟ از نظر کلاسیک می‌توان این شاخصه‌ها را بطور کلی برای انقلابات صادق دانست: "انقلاب تحول است. انقلاب یک جایگزینی سیاسی است. انقلاب در محدوده سیاسی مجزایی به نام کشور واقع می‌گردد. منازعه انقلابی منازعه‌ای است که در آن بخش عمده‌ای از جمعیت به صورتی موثر بسیج می‌شود. انقلاب خشونت‌آمیز است. انقلاب رویدادی ناگهانی است."

در این که آنچه در سالیان اخیر در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان رخ داده، یک تحول عمده و شگرف بوده است، هیچ‌کسی نمی‌تواند تشکیک نماید.

انتخابات در هر سه جمهوری موجب درگیر شدن بخش عظیمی از مردم با این تحولات گشته و به نوعی علقه‌ها و حساسیت‌های خاص آنها را نسبت به سرنوشت سیاسی کشورشان برانگیخته بود. مخالفین و معترضین با حضور در خیابان‌ها، شعار دادن، نافرمانی مدنی، بر دست گرفتن پرچم‌های رنگی و پلاکاردها و دیگر طرق و ابزار مشابه سعی در وادار نمودن دولت برای تامین خواسته‌ها آنها بر آمده، و دستگاه حاکمه نیز از نیروی پلیس یا دیگر نیروهای نظامی به هیچ وجه برای سرکوب شدید مردم استفاده نکرد.

گیورگی کاندلاکی در گزارش ویژه موسسه صلح در مورد انقلاب رز می‌نویسد: "اگر ما خشونت را بعنوان یکی از خواص ضروری یک انقلاب در نظر نگیریم، وقایع نوامبر ۲۰۰۳ در گرجستان بوضوح بعنوان یک انقلاب حقیقی به حساب می‌آید، زیرا آنها هم با تغییر ناگهانی قدرت و هم بسیج توده‌ای، ارتباط دارند." (۳۴)

از نظر آخرین شاخص تعریف انقلابات کلاسیک، یعنی جایگزینی سیاسی، نیز باید گفت که در این کشورها درست است که هیات حاکمه بطور کلی توسط هیاتی دیگر جایگزین نشده است، ولی بی‌شک نوعی جابجایی در بالاترین مناصب سیاسی صورت گرفته است و آنها نیز پس از پیروزی، زمینه ورود حامیان خود به ساختار قدرت و به دست گرفتن مناصب مختلف را فراهم نموده‌اند. در هر سه نمونه نخبگان جدید (رهبران مردم معترض)، دارای گرایشات و سیاست‌های کاملاً متفاوتی با مقامات پیشین بوده و علی‌رغم وجود مسائل و مشکلات مختلف و بویژه برخی فشارها از سوی همسایه قدرتمندشان روسیه، توانسته‌اند با حمایت‌های مردمی در مسند قدرت

باقی بمانند. بنابراین از این جهت نیز با نوعی تسامح می توان گفت که اگر چه جایگزینی سیاسی هیات حاکمه به مانند انقلابات کلاسیک نبوده، ولی همین سطح محدود جابجایی تصمیم گیران، نتایج بزرگی را سبب گشته است و به شدت بر سیاستهای داخلی و خارجی آنها تاثیر گذاشته است. حتی اگر همه مطالب فوق الذکر را نیز نایده بگیریم، مگر تمامی مفاهیم سیاسی (و کلیه مفاهیم علوم نظری) در طول زمان ثابت و بدون تغییر باقی می مانند، که حال بخواهیم کماکان از منظر تعریفی ثابت و ایستا به مفهوم انقلاب بنگریم و کماکان آنرا در شکل انقلابات کلاسیک تعریف نماییم. مفاهیم بنا بر شرایط زمانه و تحولات مداوم آن دچار تغییر و تحول می شوند و چه بسا حتی به کلی معنای سابق خود را از دست داده و در چارچوب معنایی جدید تعریف گردند. انقلاب نیز به عنوان یک مفهوم، از این امر مستثنا نبوده و بی شک بر اثر تحولات چشمگیر دو سه دهه اخیر (در شرایط مادی و غیر مادی بین المللی و روحيات و گرایشات جوامع و افراد)، دچار تحول معنایی چشمگیری گشته، بگونه ای که می توان نمونه های اخیر از چکسلواکی تا گرجستان، اوکراین و قرقیزستان را در زمره مصادیق آن ملحوظ و مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

البته چندان تفاوتی نیز نمی کند که از این تحولات تعبیر به انقلاب کنیم یا خیر. هر چه بوده است، همچون هر انقلاب موفق دیگری که در راستای دستیابی به نظمی نوین سامان یافته است، در تحولات اخیر نیز هدف و انگیزه اصلی گذار به سوی نظمی جدید و افزایش حقوق شهروندی بوده و لذا اگر حتی از نام انقلاب نیز بر این تحولات استفاده نکنیم، بی شک کمتر کسی است که این تحولات را در ذیل گذارهای دموکراتیک قرار ندهد. این تحولات تا حدود زیادی و از جنبه های مختلف با فرمول گذارهای دموکراتیک (۳۵) قرابت دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. هانا آرنت، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۱، ص ۹
۲. غلامرضا علی‌بابایی، فرهنگ روابط بین‌الملل، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، ص ۳۴
۳. منوچهر صبری، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱، ص ۱۸۶
۴. Peter Calvert, *Revolution*, London, Pall Mall and Macmillan, 1970
۵. ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۲، ص ۴۰۱
۶. Lyford P. Edwards, *The Natural History of Revolution*, New York, 1965, p2
۷. آلون استانفورد کوهن، تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قوس، ۱۳۷۴، ص ۳۶
۸. منوچهر صبری، پیشین، ص ۱۸۷
۹. حسین بشیریه، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، ص ۶-۱۰
۱۰. آلون استانفورد کوهن، پیشین، ص ۳۲-۳۳
۱۱. پیتر کالورت، انقلاب و ضد انقلاب، ترجمه حمید قانع، تهران، انتشارات آشیان، ۱۳۸۳، ص ۱۳-۳۷
۱۲. "Color revolution", from Wikipedia, the free encyclopedia, (Accessed 7/2/2007) http://en.wikipedia.org/wiki/Color_revolution
۱۳. ر. ک. به: Libor Konvicka and Jan Kavan, "Youth Movements and the Velvet Revolution", *Communist and Post-Communist Studies*, N27, (1994) pp 16-176
۱۴. "Velvet Revolution", from Wikipedia, the free encyclopedia, (Accessed 7/2/2007) http://en.wikipedia.org/wiki/Velvet_Revolution
۱۵. افشین زرگر، "افول دولت‌های اقتدارگرا در جمهوری‌های پس از شوروی پیشین"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۷۲، (۱۳۸۴/۸/۱۴)
۱۶. "Serbia's bulldozer revolution", *Socialism Today*, The monthly journal of the socialist party, Issue 52, (November 2000) <http://www.socialismtoday.org/52/serbia.html> (Accessed 19/8/2007)
۱۷. Mark R. Beissinger, "Structure and Example in Modular Political Phenomena: The Diffusion of Bulldozer/Rose/Orange/Tulip Revolution", Department of Political Science, University of Wisconsin-Madison <http://www.polisci.wisc.edu/~beissinger/beissinger.modrev.article.pdf> (Accessed 17/7/2007)
۱۸. کتاب مشهور وی که راهنمای اصلی انقلابات رنگین است و تکنیک‌ها و چگونگی موفقیت در این انقلابات را می‌آموزد، "از دیکتاتوری تا دموکراسی" نام دارد.
- Gene Sharp, *FROM DICTATORSHIP TO DEMOCRACY A conceptual framework for liberation*, The Albert Einstein Institution, 1993 <http://www.aeinstein.org>
- <http://www.hermanos.org/nonviolence/dictodem.html> (Accessed 19/8/2007) Ibid.۱۹
۲۰. Norman A. Graham(ed), *The Political Economy of Transition in Eurasia; Democratization and Economic Liberalization in a Global Economy*, Michigan State University Press, 2006, p 7
۲۱. H Anheier, Mary Kaldor and M Glasius, *Global Civil Society* 2003, (At <http://www.lse.ac.uk/Depts/global/Yearbook/yearbook.htm#Yearbook%202003>; accessed April 25, 2004)
۲۲. Lester M. Salamon and Helmut K Anheier, "The Nonprofit Sector - A New Global Force," Working Paper of the Johns Hopkins University, Institute for Policy Studies, (1996), p4
۲۳. Anheier et al, Op.cit, p8
۲۴. تارنمای این بنیاد: <http://www.soros.org>
۲۵. "Open Society Institute", From Wikipedia, the free encyclopedia, (Accessed 14/8/2007) http://en.wikipedia.org/wiki/Open_Society_Institute
۲۶. Abbott Hoduski and E Bernadine., *Lobbying for Libraries and the Public's Access to Government Information*, Lanham: Scarecrow, 2003. pp75-76
۲۷. Sara Flounders, "450,000 NGOs in Russia", *Workers World*, (6 February 2006) <http://www.workers.org/2006/world/ngos-0216/> (Accessed 14/8/2007)
۲۸. حسن عسگری، "نقش بازیگران خارجی در انقلاب‌های رنگی: مورد انقلاب رز گرجستان"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهاردهم، شماره ۵۱، (پاییز ۱۳۸۷)، ص ۹۸-۱۰۰
۲۹. Sara Flounders, Ibid.
۳۰. "Baku opposition prepares for 'color revolution'", ISN Security Watch, <http://www.isn.ethz.ch/news/sw/details.cfm?ID=13639> (Accessed 16/8/2007)
۳۱. Yevgeny Bendersky, "Democracy in the Former Soviet nion: 1991-2004", *Eurasia Insight*, (Accessed 30/6/2007) http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/pp010305_pr.shtml
۳۲. Ian Traynor, "US campaign behind the turmoil in Kiev", *The Guardian*, (November 26, 2004)

<http://www.guardian.co.uk/international/story/0,1360080,00.html>

William Engdahl, "Color Revolutions, Geopolitics and the Baku Pipeline", (Accessed on 14/8/2007)

http://www.engdahl.oilgeopolitics.net/Geopolitics___Eurasia/Color_Revolutions/color_revolutions.html

Giorgi Kandelaki, "Georgia's Rose Revolution; A participant's Perspective", Special Report 167, United States Institute of Peace, Washington, DC, (July 2006), p3

<http://www.usip.org/pubs/specialreports/sr167.html> (Accessed 19/8/2007)

۳۵. حسين بشيريه (ويراستار)، گذار به دموکراسی، (مباحث نظری)، دفتر نخست، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۴، ص ۷۳

